

۱
 استاد صدرالدین عینی
 کز دل صد ساله آمد، اما جوانه
 به گلزار نیر خندی و دانش
 بهار بی خزانده .
 نه تنها یک نیر خنده بزرگ آید
 شو میگرد آزاد گمانده
 که گنبدید با گرفت آفرینان
 شو با رنج بخت پیمان
 برای روز بیک بود خور ؟
 برای آنکه در نه بخارا
 دصد نه رگر
 مانند ظلمت و ظلم سنگر
 شو با " مارش آزادی " یانده
 قدم در راه یک خوران بهر

مقدم در دستمال شسته تا آن که

به سهی قدرت ارزنده گردد .

۴ در صفحه ی تاریخ تا جسد

از این رو نام خود را زنده کرده

وزای و در حال ما ننده بستند .

۴ امروز با ما نند و فردا

سال مردم آ ننده بستند .

۴ ۴ ۴

۱۹۷۸ لورد